**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020724**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که ما دلالت، یک مراد تفهیمی داریم که این مراد تفهیمی می‌تواند مراد استعمالی باشد و می‌تواند مراد تفهیمی غیر استعمالی باشد و یک مراد جدی داریم. مراد جدی، مراد تفهیمی نیست، مراد جدی آن داعی و انگیزه‌ای هست که متکلم از این کلامش دارد و او را هم به مخاطب انتقال نمی‌دهد، خب حالا که انتقال نمی‌دهد چه چیزی دال بر مراد جدی هست؟

**شاگرد:** یعنی همیشه احتمال می‌دهد بعضی وقت‌ها

**استاد:** جزء مراد، اگر او باشد می‌شود مراد تفهیمی

**شاگرد:‌** جدی تفهیمی

**استاد:** جدی اصلا آن دیگر جدی نیست، ما جدی که می‌خواهیم بگوییم جدی غیر تفهیمی مرادمان هست. چون اگر حالا می‌گویم اگر مراد جدی تفهیمی باشد همین که متکلم قصد تفهیم کلام را دارد همین کافی هست برای این که ما او را به دوش متکلم بگذاریم، یعنی آن چیزی که ظهور کلام متکلم در این هست که می‌خواهد این معنا را به مخاطب تفهیم کند، ظهور در تفهیم این معنا، و ظهور کلام هست که حجت هست بر علیه متکلم در مراد تفهیمی. ولی در بحث مراد جدی آن چیزی که کاشف از مراد جدی هست خود مراد تفهیمی است از جهت این که غالبا بین مراد تفهیمی و مراد جدی ملازمه هست، این غلبۀ ملازمه بین مراد تفهیمی و مراد جدی سبب می‌شود که یک اصل عقلایی بر مبنای کاشفیت و اماریت شکل بگیرد، عقلا می‌گویند اگر یک شخصی یک مراد تفهیمی داشته باشد اصل اوّلی این هست که این مراد تفهیمی جدا هم اراده شده باشد، مراد تفهیمی تصدیقی البته، مراد تفهیمی چون ممکن است تصوری باشد، مراد تفهیمی تصدیقی هست که موضوع هست برای مراد جدی. شهید صدر یک تعبیری دارند، ایشان می‌فرمایند که ظهور حال متکلم این کاشف از مراد جدی است، به نظر می‌رسد که این مطلب درست است و درست نیست، توضیح ذلک این که برای این که مراد تفهیمی موضوع باشد برای مراد جدی در صورتی عقلا مراد تفهیمی را کاشف از مراد جدی می‌گیرند که متکلم قرائنی بر این که این کلامش را مراد جدی اراده نکرده ولو از خارج اقامه نکرده باشد، ممکن است متکلم در قرائن متصلۀ به کلام قرائنی بر این که مراد من مراد تفهیمی مراد جدی هست اقامه نکرده باشد ولی ما با قرائن منفصله قرینه‌ای وجود داشته باشد بر این که این مراد تفهیمی‌اش مراد جدی نیست، مثلا موارد تخصیص، موارد تقیید، موارد اینجور مواردی که به قرینۀ منفصله وجود دارد و در واقع ما می‌فهمیم که ولو متکلم مثلا عام تفهیم کرده ولی مراد جدی‌اش تعلق به عام نگرفته این در واقع متکلم یک قرینۀ منفصله‌ای اقامه کرده که آن قرینۀ منفصله دال بر این هست که این مراد تفهیمی‌اش مراد جدی نیست. مراد تفهیمی در صورتی دال بر مراد جدی هست که یک قرینه‌ای از متکلم برای این که این مراد تفهیمی مراد جدی هست اقامه نشده باشد یک.

نکتۀ دوم این که، این که در فضای مثلا تقیه نباشد، اگر یک گوینده‌ای در فضای تقیه مطلبی را بگوید، ممکن است این مطلب مطابق مراد جدی‌اش باشد، ولی در جایی که این مطلبی را که گوینده گفته چه مطابق مراد جدی‌اش باشد، چه مطابق مراد جدی‌اش نباشد این مطلب را حتما خواهد گفت، اینجا دیگر کلامش اماریت و کاشفیت از مراد جدی ندارد، یعنی مراد تفهیمی‌اش ولو تفهیم این مطلب را کرده ولی آن چیزی که با این لفظ او را تفهیم کرده مراد جدی‌اش بر طبق او نخواهد بود.

**شاگرد:‌** قرینه است دیگر

**استاد:** نه، نمی‌خواهیم بگوییم حتما مراد جدی هم نیست، قرینه یک موقعی هست که قرینه است که مراد جدی‌اش چیز دیگری است، قرینه‌اش. این در واقع منشأ نمی‌شود که ما بفهمیم که حتما مراد جدی‌اش بر طبق مراد تفهیمی است. یک موقعی ما فرض کنید در مواردی که مخصصی وجود دارد، منفصل، مقیدی وجود دارد منفصل این مخصص و مقید قرینه است برای این که متکلم مراد تفهیمی‌اش با مراد جدی یکی نیست، و چیز دیگری هست، عام را اراده نکرده است، ما نمی‌خواهیم بگوییم که این به این شکل، ما می‌خواهیم بگوییم که قرینیت کلام بر مراد جدی از بین می‌رود، نه این که می‌خواهیم بگوییم حتما هم مراد جدی مطابق مراد تفهیمی نیست، به خلاف آن مثال قبلی که زدم، آن مثال قبلی قرینه هست بر این که مراد جدی با مراد تفهیمی فرق دارد، ولی نه اینجا نمی‌توانیم مراد تفهیمی را مراد جدی بدانیم. حالا این که فضای تقیه آیا در جایی که آن کلام ما معلوم بالتفصیل باشد که فضا فضای تقیه است روشن است، حالا اگر جایی از بعضی کلمات شاید حاج آقا رضا همدانی استفاده می‌شود که اگر در جایی مثلا چند تا کلام داشته باشیم مردد باشد ما بدانیم یکی از این کلام‌ها بر خلاف، یعنی فضای تقیه در اینجا وجود دارد، اینجا هم دیگر نمی‌شود تمسک کرد، به نظر ما نه، می‌شود تمسک کرد، علم اجمالی به وجود فضای تقیه در یکی از کلمات باعث نمی‌شود این کلمات را از اعتبار ساقط کند، فی الجمله این کلمات را از اعتبار ساقط می‌کند، نه بالجمله. بنابراین اگر مثلا سه تا کلام باشد که مفادشان واحد باشد، مفادشان مثل هم باشد و ما بدانیم که در بعضی از اینها فضا فضای تقیه بوده، فقط آن بعض به اصطلاح لا علی التعیین از حجیت می‌افتد و الا بیشتر از آن بعض لا علی التعیین حجت است، مثلا اگر سه تا کلام باشد ما می‌دانیم لا اقل یکی از این کلمات در فضای تقیه صادر شده. ما فی الجمله یکی از این کلمات از حجیت می‌افتد ولی دو تای دیگرش به نحو لا علی التعیین بر حجیت خودش باقی می‌ماند و همان مقدار کافی هست برای اثبات مراد با توجه به این که مراداتشان اینها یکی‌اند، فرض این است که همۀ اینها یک مفاد را اثبات می‌کنند همین مقدار کافی است که حالا من این بحثش را در بحث فقه اخیرا توضیح دادم، حالا بماند.

بنابراین این که ما می‌گوییم ظاهر حال متکلم یعنی اینجوری تعبیر بکنیم، بگوییم قرائن منفصله، یک. به علاوۀ این که ظاهر حال به این معنا که در فضای تقیه نبودن، ظاهر حال متکلم یعنی در فضای، در فضای مخالف چیز، فرض کنید شعرا خیلی وقت‌ها در فضای شعری اصلا فضای تخیل است، این است که مثلا از کلمات حافظ در مورد می و ساقی و اینها ما نمی‌توانیم بگوییم که حتما مراد جدی‌اش هم همین‌هاست، حالا غیر از این که گاهی اوقات آنها یک ادبیات خاصی دارند، قرائنی هست که اصلا مراد اینها نیست منهای آن بحث‌ها، اصلا فضای شاعرانه یک فضایی هست که ظهور در این که متکلم این الفاظ را مراد جدی‌اش بر طبق این الفاظ هست نیست، این است که خدا رحمت کند مرحوم ادیب نیشابوری را، یک شعری دارد من خدا من خدا من خدایم، شروع می‌کند از خودش تعریف کردن بعد یک جایش می‌گوید که این همه بیهوده ژاژ خواهی نیست جز بحر طبع آزمایی ور نه اندر شعار گدایی من همان باستانی گدایم، این تعبیر را می‌کند، که خلاصه من خدا من خدا می‌گفتن این بحث‌های شاعرانه است، اینها نیست جز بحر طبع آزمایی. مرحوم آقای مطهری یک بحثی در تماشاگه راز دارند در مورد حافظ و اینها، به این نکته آنجا مفصل اشاره می‌کنند. عرض کردم دو تا مطلب هست، یک مطلب این هست که اصلا ما می‌دانیم که امثال حافظ و اینها اهل می و می پرستی و اینها نبودند به قرائنی که در خود شعر حافظ وجود دارد، قرائن خارجیه،‌این یک بحث.

بحث دوم این که اصلا در فضای شاعرانه چون اکذب اوست در شعر، آن شعری که نظامی به فرزندش می‌گوید، می‌گوید در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او، خلاصه هر چی دروغگو بیشتر باشد قشنگ‌تر می‌شود و امثال اینها. چون به هر حال زبان شعر زبان شاعری یک زبان دیگری هست. آقای مطهری این را مثال می‌زند در تماشاگه راز، می‌گوید یکی از زهاد تهران این شعر را گفته که خیلی از زاهدهای مهم بوده، می‌گوید که این گنبد بزرگ که در مسجد شه است درپوش کوچکی است ز قاب غذای ما. قدیم‌ها غذاهایی که چیز بوده یک قاب می‌گذاشتند، یک قاب، یک چیزی شبیه روی سرش می‌گذاشتند، گنبد، این گنبد را تشبیه کرده به قاب، می‌گوید این گنبد بزرگ در مسجد شه است، مسجد شاه تهران را می‌گوید سر پوش کوچکی است ز قاب غذای ما، تازه سرپوش کوچکی است ز قاب غذای ما، امثال اینها. خب حالا این یک فضای شاعرانه‌ای هست که اینجور چیزها را گفته، در حالی که اصلا در این فضاها نیست. حالا خدا رحمت کند ادیب نیشابوری را، آن شعر ادیب نیشابوری را، مرحوم میرزا حبیب خراسانی با ادیب نیشابوری، این ادیب اوّل است، میرزا عبد الجواد، با هم رفیق بودند، خیلی خوشش نیامده از این ژاژخواهی که ایشان کرده یک شعری جوابیه دارد که در آن دارد که من گدا من گدا من گدایم، خلاصه از گدا جز گدایی نیاید گدا، خدایی ازش نمی‌آید فلان، این شعر خیلی هم زیباست و می‌گویند مرحوم ادیب نیشابوری ناراحت هم شده بوده که خلاصه تو فضای شاعرانه را می‌شناختی ولی اینجور نبود که تو شاعر نباشی و فضای شاعرانه، با این حال ما را اینجوری ضایع کردی. ایشان می‌گوید که حتی در فضای شاعرانه هم طرف نباید ادعای خدایی کند، این خودش یک نوع در واقع تخیل در فضای شاعرانه است، یعنی کأنّه فضای شاعرانه هم خودش نباید، کأنّ آن فضایی هست که، به هر حال زیباست خیلی شعر ببینید آن شعر مرحوم میرزا حبیب خراسانی را

**شاگرد:‌** نجاشی هم حاج آقا به این نکته توجه نداشته ظاهرا

**استاد:** چی؟

**شاگرد:‌** که می‌گوید اشعاری دارد که می‌گوید محل

**استاد:** نه نه، حالا آنهایش باید دید که در چه فضایی بوده، آخر شاعرها هم فضا تا فضا فرق دارد، اگر بحث شعر و شاعری، فرض کنید شما مثلا شعرهای مرحوم سید حمیری، شعرهای ولایی خیلی مهمی دارد که در زمان خود ائمه هم بوده، شروعش با تغزل است، آن شعر معروف:

لاِمِّ عَمْـروٍ بِاللِّـوَي‌ مَـرْبَعُ طَـامِـسَـةٌ أَعْـلاَمُـهُ بَلْـقَعُ

خلاصه ام عمرو معشوقه‌اش، با معشوقه‌اش و فلان و اینها یک مدت چیز می‌کند، تغزل‌هایی که مطرح می‌کند و امثال اینها، ولی خب عرض می‌کنم که فضا با فضا فرق می‌کند، خود آن فضای شاعرانه هم بعضی جاها مثلا شعرهایی که شعر معلقۀ معروف امرء القیس بعضی تعبیراتی که پیداست که واقعی دارد تعبیر می‌کند. بعضی از مثلا یک نوع، به یک معنا بگویم کثافت کاری‌هایش را آنجا مطرح می‌کند و امثال اینها خب اینها کاملا مشخص است که نمی‌خواهد از یک معشوق خیالی و امثال اینها یاد کند. حالا به تناسب یک چیزی عرض بکنم، شنیدم که آقای خامنه‌ای خب به شعر و شاعری خیلی علاقه داشتند و جزو کارشناس‌های شعر هستند، آن سخنرانی که در یادنامۀ حافظ کرده بود یا سخنرانی‌های خیلی، شاید بهترین سخنرانی آن یادنامۀ حافظ در زمان ریاست جمهوری‌شان بود، خیلی صحبت، دو ساعت صحبت کردند و صحبت خیلی خوبی. آنجا، ایشان یک موقعی به مرحوم امیری فیروزکوهی گفته بوده که دلم می‌خواهد رهی معیری را ببینم، رهی معیری خب از شاعرهای خیلی قوی بوده، خب مرحوم امیری خب شاعر بسیار قوی و جزو شعرا و خوش ایمان و خب شعرهایی که در مدح پیغمبر دارد مرحوم امیری به شعرهای ولایی محکمی که دارد:

آنك آواز نبى از در بطحا شنويد ذكر حق را ز در افتادن بتها شنويد

آن شعر زیبای مرحوم امیری در مبعث پیغمبر. بعد می‌گفتند ایشان به مرحوم امیری گفته بوده که دلم می‌خواهد رهی معیری را ببینم، مرحوم امیری گفته بوده که رهی دم خور شما نیست، آن در یک فضای دیگری هست، بعد گفته بوده که این شعر معروفی هست رهی معیری گفته، می‌گوید:

ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی من چشم ترا مانم تو اشک مرا مانی

آن شعر خیلی زیبایی هم هست، این شعر را می‌دانید در مورد کی گفته؟ در مورد یک مهماندار هواپیما گفته. شاهد افلاکی هم نه این که به اصطلاح معشوقۀ الهی و امثال اینها، صحبت شاهد افلاکی این است، حالا بحث سر این هست که فضا با فضا فرق دارد، این که مطرح کردید، خب یکی بحث شاهد افلاکی مطرح می‌کند. این است که نمی‌شود یک کاسه بحث را، یعنی در بحث استفاده از شعر شعراء برای کشف مراد جدی‌شان نیازمند یک سری ضوابط، یعنی نکات دیگری، یعنی شعر شعراء خیلی وقت‌ها آمیزه‌ای از جد و هزل است، این آمیزه‌ای از جد و غیر جد هست، این که چطور تشخیص بدهیم کجایش جد است، کجایش غیر جد است این خودش جزو هنرهایی هست که یک محققی که می‌خواهد از اشعار یک شاعر برای به دست آوردن واقعیت زندگی آن شاعر استفاده کند باید بهش توجه داشته باشد، حالا بماند.

غرضم این هست که یک سری نکات اینچنینی مثل این که آیا فضا، فضای شاعرانه هست یا فضای شاعرانه نیست، فضا فضای تقیه هست یا فضای تقیه نیست، اینها همه دخالت دارد در این که آن ظاهر حال که می‌گوییم یعنی این چیزها، ولی اینجور نیست که خود ظاهر حال مستقیما دال باشد، دال مراد تفهیمی است، آن هم به جهت اماریت و کاشفیت. نحوۀ دلالتش هم با دلالت ظهور الفاظ بر مرادات فرق دارد، حالا این را بعدا من یک توضیحی می‌دهم، به خصوص روی مبنای شهید صدر کاملا اینها متفاوتند. اینجا عبارتی را از آقای واعظی می‌خواندم در این کتاب نظریۀ تفسیر متن، دلم می‌خواهم این را بخوانم. من بعضی بحث‌هایی که در بحث‌های زبانشناسی هست و اینها آنها را خیلی بلد نیستم، بعضی اصطلاحات در این عبارت هست ولی آن جنبه‌ای از تطبیقی که ایشان آن بحث‌ها را کرده و بحث‌های اصولی ما آن مد نظر هست می‌خواهم ببینم چقدر این بحث درست است یا درست نیست. ایشان خب همین بحثی که شهید صدر اینجا مطرح کرده را مطرح می‌کنم که ما مدلول تصوری الفاظ داریم، دلالت تصدیقی کلام داریم، دلالت تصدیقی اولی و ثانوی و اینها را دارد، بعد ایشان در دلالت تصدیقی این تکه‌اش را می‌خوانم، دلالت تصدیقی کلام که بر محور استعلام و کاربری آگاهانه و قصدی کلام به منظور افادۀ مقصود شکل می‌گیرد لزوما وابسته به قصد و ارادۀ متکلم است و صرف مدلول‌های وضعی کلام را نمی‌توان کاشف آن دانست، معنای مقصود یا مراد مؤلف و متکلمی که ما در بحث، چیزی است که ما در بحث پیشین آن را جنبه و ساحت سوم معنا قرار دادیم، این عبارتی که می‌خوانم از نظریۀ تفسیر متن آقای احمد واعظی، صفحۀ ۱۲۰ است. معنای مقصود یا مراد مؤلف و متکلم چیزی است که در رتبۀ سابق بر استعمال الفاظ در ذهنیت مستعمل ذی شعور شکل می‌گیرد و چینش الفاظ و کلمات متن و گفتار را در کنار به کارگیری دیگر قرائن و دال‌های غیر لفظی برای افادۀ آن معنا و مقصود در پی می‌آورد. تا اینجایش بحثی نیست. مدلول تصدیقی ثانی و جدی متن و گفتار با عنایت به مدلول‌های الفاظ متن و گفتار به ضمیمۀ همۀ قرائن و شئون دلالی دیگر و غیر زبانی کشف می‌شود. این مدلول تصدیقی که ظاهرا مراد این مدلول تصدیقی ثانی است در واقع همان چیزی است که فیلسوفان زبان با نام معنای پراگماتیک در کنار معنای سمانتیک از آن یاد می‌کنند. واقعیت این است که اگر چه متکلم و مؤلف در بیان معنای مقصود خویش بیش از همۀ عوامل بر الفاظ متن و گفتار به عنوان عامل اصلی انتقال پیام تکیه می‌کند ولی این حق برای مؤلفو متکلم وجود دارد که در انتقال قصد و نیت خویش به مخاطب از همۀ دلالت‌های غیر زبانی نیز سود جوید، دامنۀ این دلالت‌های غیر لفظی از مضامین و قرائن عقلیه گرفته تا شرایط حاکم بر گفتار و نوشتار از جمله حالت چهرۀ متکلم تا لحن و تأکید لفظی او گسترده است. سه، برای روشن شدن این نکته که معنای مقصود که محور نیت مؤلف و گوینده رقم می‌خورد امری متمایز و متفاوت با صرف معنای لفظی واژگان عبارت و جمله است و تشخیص معنای مقصود و مراد جدی صاحب سخن به اموری تشخیص معنای مقصود و مراد جدی صاحب سخن به اموری بیرون از صرف دلالت لفظی و سمانتیکال کلمات متن وابسته است برای مثال زمانی که با جمله‌ای ساده نظیر من امروز از مادر مراقبت می‌کنند مواجه می‌شویم آنچه کلمات این جمله افاده می‌کند معنای سمانتیکال و یا همان معنای لفظی کاملا روشن و واضح است و حال آن که مراد جدی و مقصود صاحب سخن می‌تواند مشتمل بر مضامینی باشد که هرگز صرف معنای لفظی کلمات تمام آن را حکایت نمی‌کند، بعد مفصل این را توضیح می‌دهد که یک موقعی تأکید ما بر من هست، من امروز یعنی غیر من این کار را نمی‌کند، یک موقعی تأکید بر امروز است، یعنی من امروز این کار را می‌کنم روزهای دیگر این کار را نمی‌کنم. یک موقع تأکید بر مادر است یعنی من از مادر مراقبت می‌کنم از غیر مادر مراقبت نمی‌کنم، یا ممکن است یک موقعی تأکید بر مراقبت هست که این یعنی این که من از مادر مراقبت می‌کنم، کأنّ دیگران این وظیفۀ مراقبت از این کاری که من می‌کنم مراقبت است، کارهایی که دیگران می‌کنند اینها مراقبت نیست. ملاحظه می‌شود که همۀ وجوه چهارگانه مشتمل بر مضامین متمایز و در عین حال زائد بر معنای لفظی آن واژگان است که تشخیص اثباتی آن و این که کدام یک مقصود و منوی گوینده است تابع قرائنی است که دال بر آن است، همانطور که در کلام یاد شده لحن گفتار و تأکید لفظی بر یکی از واژه‌ها قرینۀ مساعدی برای تشخیص معنای مقصود و تعیین یکی از احتمالات چهارگانه در اختیار می‌دهد.

به نظر می‌رسد این بحثی که ایشان کرده خیلی فاصله دارد با آن بحث معنای جدی که ما می‌فهمیم. این قرائنی که نمی‌دانم لحن کلام، تأکیدات کلامی، همۀ اینها قرائن لفظیه است، قسمتی از لفظ است، هویت‌بخش لفظ است. خود ایشان بعدا یک کلامی از مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی ذکر می‌کنند در مورد تقدیم ما حقه التأخیر که این هیئت این جمله دال بر حصر است، تأکیدات هیئت جمله را تغییر می‌دهند، تقدیم ما حقه التأخیر عین همین تأکیدات کلامی هست. اینها همه از نوع دوال لفظی است ولی دال لفظی ممکن است در کنارش برای این که این هیئت ما شکل بگیرد یک سری چیزهای غیر لفظی هم وجود دارد که لفظ ما را هویت می‌بخشد، یعنی لفظ من عرض کنم در جلسۀ کلاس راهنما این مطلب را اشاره می‌کردم که مثلا لفظ من بلند بودن صدای من، کوتاه بودن صدای من خودش می‌تواند دال دیگری داشته باشد. یک موقعی من آرام می‌گویم، می‌گویم بیا، یک موقع می‌گویم **بیا** [با صدای بلند]، داد می‌زنم، داد زدن خودش یک مفهوم جدیدی القا می‌کند، این هم جزء ؟؟؟ لفظی است

**شاگرد:‌** خود لفظ را دال

**استاد:** خود لفظ را یک هویتی می‌بخشد، لفظ بلند غیر از لفظ کوتاه هست، این این شکلی. یا مثلا لفظ را کشدار بیان کنم، یا لفظ را عادی بیان کنم، اینها با همدیگر فرق دارد، من دیروز مثال می‌زدم می‌گفتم که سابق بین قمی‌ها یک قمی با یک تهرانی بحثی بوده، آن زمان‌های قدیم قمی‌ها سالی یک بار، موقع عید فقط پلو می‌خوردند، تهرانی‌ها هفته‌ای یک بار پلو می‌خوردند، یک روز یک قمی با تهرانی بحث می‌کرده، می‌گفته ببین تهرانی‌ها امروز پلو می‌خورند می‌ره تا هفتۀ دیگر، اما قمی‌ها این عید پلو آن عید پلو، این عید پلو آن عید پلو، ببینید این که کلمات را پشت سر هم ادا کند، به سرعت ادا کند، یا کش بدهد، این هم یکی از دال‌های لفظی است، اینها هیچکدامشان حتی مراد تفهیمی غیر استعمالی هم نیست، اینها مرادهای استعمالی است اصلاً، مرحلۀ مراد استعمالی است، یعنی من لفظ من این شکلی است، این لفظ را با این هویت خاص، یعنی لفظ بلند، لفظ کوتاه، اینها را دال بر یک معنا، قالب بر یک معنا قرار می‌دهم. آن مرادات تفهیمی غیر استعمالی حتی این هم نیستند، مراد تفهیمی غیر استعمالی آن مراتبی هست که یا در کنار این به اصطلاح مراد استعمالی، یا در طول مراد استعمالی و نه به این عنوان که این لفظ قالب بر آن معنا باشد، نه این لفظ را، مراد جدی که هیچی، عرض کردم آن مراد جدی که در مقابل مراد تفهیمی باشد که عمدۀ آن چیزی که ما در مرادات جدی برایمان مهم هست مراد جدی هست که مراد تفهیمی نباشد، و الا اگر مراد تفهیمی باشد نفس این که متکلم این معنا را می‌خواهد تفهیم کند آن یک خودش دال است، یعنی اصل عقلایی هست که آن چیزی که ظاهر کلام این هست که متکلم آن را دارد تفهیم می‌کند واقعا می‌خواهد آن را تفهیم کند. این نکته‌اش اصلا با مراد جدی اصلا نکتۀ دلالتش، ظهور کلام در مراد تفهیمی دال بر مراد تفهیمی است، ولی مراد جدی ظهور کلام نیست، اگر هم باشد به تعبیر شهید صدر ظهور حال است که ما عرض کردیم ظهور حال هم در کنار، یعنی در واقع خودش دال نیست، فضایی هست که در آن فضا دلالت شکل می‌گیرد. این است که اینها را باید با همدیگر از هم تفکیک کرد، جدا کرد و یکجا بحث را انجام داد. حالا یک بحث مهمی اینجا مطرح هست که شهید صدر مطرح می‌کنند در کلمات آقایان هم هست که آیا دلالت تابع اراده هست یا تابع اراده نیست؟ شهید صدر می‌گویند این بحث جنبه‌های مختلفی دارد که این جنبه‌ها را باید از هم تفکیک کرد، این دلالت تابع اراده هست یک بحثش این هست که آیا دلالت وضعی تصوری هست یا تصدیقی؟ این یک بحث. یک بحث دیگر این هست که آیا دلالت تابع اراده هست یا نیست؟ این تابعیت را به این، یتوقف، توقف بر اراده هست یا نیست؟ به این معنا که اگر ما بخواهیم دلالت را کشف کنیم آیا باید در رتبۀ سابقه ارادۀ متکلم را کشف کنیم برای رسیدن به دلالت اوّل باید اراده را کشف کنیم تا بعد بتوانیم به دلالت برسیم؟ یا نه، این شکلی نیست؟ به این توقف یعنی این. و یک بحث سومی هم هست که مدلول وضعی آیا مقید به اراده هست یا مقید به اراده نیست؟ مرحوم شهید صدر حالا من طرح بحث اینجا می‌خواهم بکنم، تفصیلش برای فردا باشد. مرحوم شهید صدر این بحث را عمدتا بر پایۀ نظریۀ خودشان در قرن اکید مطرح کردند و یک اشارۀ کوتاهی به بعضی از مبانی دیگر در لابلای بعضی از بحث‌ها کردند به خصوص در مبنای تعهد. ما حالا در وضع قرن اکید را نپذیرفتیم، من حالا فردا یک مقداری در این جهت هم باز توضیح می‌دهم در ناتمام بودن مبنای قرن اکید و یک نکاتی اینجا هست که ان شاء الله فردا در خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان